

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 12, Winter 2022, 381-406
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.36589.2259

A Critique on the Book *Etiology of Iran's Underdevelopment*

Iraj Varfinezhad*

Abstract

The issue of underdevelopment has always been one of the research attractions for researchers. Underdevelopment has been one of the main concerns of Iranian reformers and thinkers, at least since the early Qajar period, which has led to various findings and perspectives on its cause, as well as offering various solutions to overcome it. Numerous books and works have been written on this subject, but one of the books that has recently been published in this regard is *Etiology of Iran's underdevelopment*. The study of the book shows that this work can be criticized from three aspects: form, methodology and content, and the purpose of this research is to clarify the weaknesses and shortcomings of the book in the mentioned domains. All in all, it seems that the book doesn't have any special innovation and it has not been able to open a new scientific horizon in this field.

Keywords: Iran, Underdevelopment, Formal Criticism, Methodical Criticism, Content Criticism.

* Assistant Professor of History, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran, varfinezhad@scu.ac.ir

Date received: 03/10/2021, Date of acceptance: 23/01/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

نقدی بر کتاب سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی ایران

ایرج ورفی‌نژاد*

چکیده

توسعه‌نیافتگی همواره برای پژوهش‌گران جذاب بوده است. توسعه‌نیافتگی یکی از دغدغه‌های اصلی اصلاح‌گران و اندیشه‌ورزان ایرانی، دست‌کم از اوایل دوره قاجار، بوده که منجر به ره‌یافت‌ها و دیدگاه‌های مختلفی درباره علت‌یابی آن و نیز ارائه راه‌کارهای گوناگون برای برون‌رفت از آن شده است. در این مورد کتاب‌ها و آثار متعددی به نگارش درآمده است و یکی از کتاب‌هایی که به‌تازگی در این خصوص روانه بازار نشر شده است کتاب سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی ایران است. بررسی کتاب نشان می‌دهد که این اثر از سه جنبه شکلی، روش‌شناختی، و محتوایی قابل‌نقد است. هدف از این پژوهش نیز روشن‌ساختن ضعف‌ها و کاستی‌های کتاب در حوزه‌های یادشده است. در مجموع، چنین به‌نظر می‌رسد که این کتاب بدون آن‌که نوآوری خاصی داشته باشد، نتوانسته است افق علمی تازه‌ای در این زمینه بگشاید.

کلیدواژه‌ها: ایران، توسعه‌نیافتگی، نقد شکلی، نقد روشی، نقد محتوایی.

۱. مقدمه

توسعه‌نیافتگی یکی از معضلات تاریخ ایران، به‌ویژه در دوران معاصر، بوده است. از عهد عباس میرزا، که نخستین تکاپوها برای پی‌بردن به علت‌های عقب‌ماندگی آغاز شد، تا زمان حاضر که سعی شده است مشکل توسعه‌نیافتگی در قالب برنامه‌های توسعه حل شود، توسعه‌نیافتگی هم‌چنان پاشنه آشیل ایرانیان بوده است.

* استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران،
varfinezhad@scu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۰۳



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

مسئله توسعه‌نیافتگی گرچه رنج‌نامه تاریخ معاصر ما محسوب می‌شود، اما همواره به‌عنوان جاذبه‌ای پژوهشی برای محققان و پژوهش‌گران مطرح بوده است و از دریچه‌ها و چشم‌اندازهای گوناگون بررسی و ارزیابی و درباره آن نظریه‌پردازی شده است. عوامل متعدد و فراوانی در این مسیر به‌عنوان عوامل توسعه‌نیافتگی مطرح شده است که برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: عامل جغرافیایی؛ شیوه زیست و معیشت ایرانیان؛ ساختار سیاسی؛ عوامل خارجی نظیر حمله اعراب، هجوم مغولان و استعمار؛ عوامل اقتصادی مانند فقدان مناسبات زمین‌داری پایدار و فقدان انباشت سرمایه؛ عوامل فرهنگی نظیر دین، خلیقات، و باورهای مردم (علمداری ۱۳۸۱: ۳۱-۴۴).

طیف افرادی که به‌شکل مستقیم یا غیرمستقیم از سال‌های قبل از مشروطه تاکنون به مسئله توسعه‌نیافتگی پرداخته‌اند بسیار متنوع است و ده‌ها تن، که نام همه آن‌ها در این جستار نمی‌گنجد، با گرایش‌های دینی، غرب‌گرایی، باستان‌گرایی، و ملی و مارکسیستی به مقوله عقب‌ماندگی نگاه کرده‌اند (رحمانیان ۱۳۸۳: ۱۹۹) و هر دسته از این افراد بسته به مدعای خود، نسخه شفابخش و درمان‌گر خود را نیز معرفی کرده‌اند.

از آن‌جا که مسئله توسعه‌نیافتگی یا به‌تعبیر عام‌تر، عقب‌ماندگی، هنوز امر مبتلا به جامعه ما محسوب می‌شود، هرازگاهی کتابی با همین مضمون روانه بازار نشر می‌شود. یکی از کتاب‌هایی که در سال ۱۳۹۹ درباره این مقوله منتشر شد کتاب سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی در ایران نوشته احمد آل‌یاسین است که با توجه به کاستی‌های شکلی، روشی، و محتوایی، موضوع همین مقاله است و کوشش می‌شود تا به‌شکلی منصفانه و روش‌مند نقد و ارزیابی شود.

۲. دشواری‌های پژوهش در حوزه توسعه‌نیافتگی

واقعیت این است که توسعه‌نیافتگی به‌لحاظ معرفت‌شناختی موضوعی میان‌رشته‌ای محسوب می‌شود. مطالعات میان‌رشته‌ای این مزیت را دارند که فرصت استفاده از تجربه‌ها، روش‌ها، و دستاوردهای علوم کمکی برای شناخت مسائل مختلف را فراهم می‌آورند (ملایی توانی ۱۳۹۸: ۲۷۸). در واقع فعالیت علمی میان‌رشته‌ای زمانی معنا پیدا می‌کند که شناخت و فهم علمی مسئله‌ای پیچیده از توان و ظرفیت یک رشته خاص خارج باشد (خورسندی طاسکوه ۱۳۸۸: ۵۸)، اما نکته مهم این‌جاست که با روند تخصص‌گرایی در

دنیای امروز، تسلط بر موضوعات و مطالعات میان‌رشته‌ای چندان آسان نیست، زیرا مطالعات میان‌رشته‌ای مستلزم فراگیری و بهره‌گیری از علوم و دانش‌های مختلف است که کاری بسیار دشوار و طاقت‌فرساست. مسئله توسعه‌نیافتگی نیز در چهارچوب همین دشواری‌ها قابل‌سنجش و ارزیابی است.

توسعه‌نیافتگی مسئله‌ای چندوجهی است که ابعاد و لایه‌های بسیار متنوعی دارد که هر وجه آن با دانش خاصی در پیوند است. توسعه‌نیافتگی در ساحت علوم چون تاریخ، جغرافیا، اقتصاد، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، و روان‌شناسی اجتماعی قابل طرح و بررسی است. در نتیجه، افرادی که وارد این عرصه مطالعاتی می‌شوند باید از این دانش‌ها و مقدمات آن‌ها آگاهی کافی داشته باشند و ناآگاهی از علوم یادشده می‌تواند اعتبار علمی اثر را مخدوش و نتایج پژوهش را به انحراف بکشاند. به همین سبب است که بسیاری از پژوهش‌گران به جای پرداختن به تمام ابعاد این مسئله، فقط به وجه خاصی می‌پردازند که با تخصص آن‌ها در ارتباط است: برخی آن را از منظر تاریخی بررسی می‌کنند، گروهی با نگاهی جغرافیایی به این مسئله می‌پردازند، برخی از زاویه جامعه‌شناختی آن را مطالعه می‌کنند، برخی از دریچه اقتصاد به آن می‌پردازند، و عده‌ای با رویکرد سیاسی آن را واکاوی می‌کنند. از این رو، پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های مسئله باعث شده است که کم‌تر محققان جسارت ورود به تمام این حوزه‌ها را به خود بدهند.

کتابی که موضوع این مقاله است بیش‌تر با رویکردی تاریخی به مسئله توسعه‌نیافتگی نگریسته است. بر روی جلد کتاب، بر این رویکرد و گرایش تأکید شده است:

تاریخ را باید لایه‌لایه بکاویم تا بفهمیم چگونه به این جا رسیده‌ایم؛ تا با درس‌های گذشته آینده را بسازیم. بازگفته‌های بسیاری از تاریخ‌نگارها، مشاهیر، اندیش‌ورزان، شاعران و جهان‌گردان در این دفتر آمده تا به چرایی توسعه‌ناپذیری ایرانی‌ها پاسخ دهد.

بررسی ساختار و مفصل‌بندی کتاب نیز همین گرایش را نشان می‌دهد. اما پرسش اساسی این است که آیا نویسنده دانش و تخصص لازم برای ورود به مباحث تاریخی را داشته است؟ در کنار این پرسش، پرسش‌های دیگری نیز مطرح می‌شود: آیا نویسنده از روش تحقیق تاریخی آگاهی کافی داشته است؟ آیا نویسنده از منابع و مستندات معتبر تاریخی استفاده کرده است؟ آیا داده‌های تاریخی او دقیق و منظم‌اند؟ آیا بی‌طرفی و عینیت تاریخی در پژوهش رعایت شده است؟ و پرسش‌های دیگر، که در طول این پژوهش سعی می‌شود با نگاهی انتقادی به آن‌ها پرداخته شود.

۳. نقد نویسنده و معرفی اجمالی اثر او

می‌دانیم که شرط لازم برای ورود به هر حوزه برخورداری از دانش و تخصص لازم است، اما بررسی اجمالی کارنامه علمی و تجارب احمد آل‌یاسین، مؤلف کتاب، نشان می‌دهد که نام‌برده دانش آکادمیک در زمینه تاریخ نداشته و طبعاً با روش تحقیق در تاریخ آشنا نبوده است. در این نوشتار، نقد نویسنده بدان سبب صورت می‌گیرد که نویسنده در عرصه‌ای گام گذاشته که صلاحیت پژوهشی و تخصص علمی آن را نداشته است. چنین سخنی البته به معنای انکار تجارب زیاد و دانش نویسنده در حیطه تخصصی روان‌شناسی‌اش نیست. بررسی کارنامه اجرایی، مدیریتی، و پژوهشی آل‌یاسین نشان می‌دهد که او در عرصه‌های اجرایی، مدیریتی، و حتی پژوهش‌های علمی موفق بوده است. مصاحبه مفصل او با *خبرنامه کانون مهندسين فارغ‌التحصیل دانشکده فنی دانشگاه تهران* نشان می‌دهد که آل‌یاسین فردی دغدغه‌مند بوده که آرمان او ایرانی آباد و توسعه‌یافته به مفهوم وسیع کلمه بوده است (بیگلرخانی ۱۳۹۲: ۲۷-۳۰).

آل‌یاسین در سال ۱۳۱۴ به دنیا آمد. در سال ۱۳۳۴ دیپلم ریاضی گرفت و بلافاصله وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۳۹ فارغ‌التحصیل شد (همان ۱۷-۱۸). در همان سال، در پروژه‌های عمرانی قزوین - رشت شروع به کار کرد. در سال ۱۳۴۰ به سد دز رفت و تا اتمام ساخت سد، در آنجا مشغول به کار بود (همان ۱۸-۲۰). در سال ۱۳۴۷ در بورس تحصیلی دولت هلند در رشته سازه‌های آبی هیدرولیک پذیرفته و به کشور هلند اعزام شد. آل‌یاسین پس از دو سال، موفق به دریافت دیپلم سازه‌های آبی شد و پس از بازگشت به ایران، به سمت قبلی خود در سد دز بازگشت (همان: ۲۱). او در سال ۱۳۵۳ به عنوان مدیرعامل کشت و صنعت نیشکر کارون منصوب و در سال ۱۳۵۶ به عنوان مدیرعامل سازمان آب‌وبرق خوزستان انتخاب شد (همان ۲۳-۲۵).

پس از انقلاب، آل‌یاسین از فعالیت‌های اجرایی و مدیریتی فاصله گرفت و بیش‌تر به پژوهش پرداخت که حاصل آن کتاب‌ها و مقالات متعدد درباره آب، منابع آبی، مسائل زیست‌محیطی، توسعه، و موانع آن است که حدود ۲۵ کتاب و مقاله را شامل می‌شود.

نگاهی به آثار نویسنده و بازخوردهای آن نشان می‌دهد مادام که او در حیطه تخصصی خود دست به پژوهش زده آثار موفق‌تری پدید آورده است. مثلاً در سال ۱۳۶۰ شرکت مهندسين مشاور پایپلا را پایه‌گذاری کرد و این شرکت از طرف دولت وقت مأموریت یافت تا برای شبکه آبی کشور استاندارد تعریف کند که حاصل آن هفت جلد کتاب در این زمینه

بود (همان: ۲۶). آل‌یاسین هم‌چنین کتاب دیگری به‌نام کاربرد مهندسی رودخانه‌های دز و کارون نوشت که به‌زعم نویسنده «مرجعی است برای همه کسانی که روی رودخانه‌های خوزستان کار می‌کنند» (همان ۲۶-۲۷).

باین‌حال، اثر جدید آل‌یاسین (سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی ایران) برخلاف آثار پیشین این نویسنده، دقت علمی کافی را ندارد، زیرا نویسنده در قلمرویی گام گذاشته که احاطه بر آن نیازمند دانش و تخصص لازم است و این عرصه طبیعتاً برای مؤلف کتاب تاحد زیادی ناشناخته بوده است. همین موضوع پاشنه آشیل نویسنده در مباحث تاریخی کتاب بوده است. گذشته از اشکالات شکلی، در متن کتاب خطاهای فاحش تاریخی دیده می‌شود. افزون‌براین، ناآگاهی از روش‌شناسی تاریخی و مسائلی از این دست سبب شده است که این پژوهش عیار علمی مناسبی نداشته باشد و در بوتۀ نقد قرار گیرد. بنابراین، سعی نگارنده این مقاله این خواهد بود که درطول پژوهش، به این ضعف‌ها و کاستی‌ها اشاره شود.

کتاب سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی ایران در ۳۹۹ صفحه، نخستین‌بار در سال ۱۳۹۹ توسط انتشارات پژوهاک کیوان منتشر شد. این پژوهش در هفت بخش سامان‌دهی شده است. کتاب هم‌چنین شامل پیش‌گفتاری است به‌قلم محمود سریع‌القلم و پیش‌گفتار دیگری به‌قلم نویسنده که در آن به طرح مسئله خود پرداخته است. پایان‌بخش کتاب کتاب‌نامه و نمایه است.

در پیش‌گفتار، نویسنده مسئله خود را علت‌یابی عقب‌ماندگی ایرانیان ذکر کرده و هدف خود را «واکاوی ریشه‌ها و علل تاریخی توسعه‌ناپذیری توده مردم و توسعه‌نیافتگی کشور» بیان کرده است (آل‌یاسین ۱۳۹۹: ۱۸). در بخش اول، براساس معیارهای جهانی توسعه‌یافتگی، الگوواره یا مدل زندگی مطلوب در جامعه‌ای آرمانی که نتیجه تصمیم‌گیری عقلانی حاکمان به‌یاری نخبگان است، به‌تصویر کشیده شده است. در بخش دوم، از هفتاد سال برنامه‌ریزی ناموفق برای توسعه در ایران سخن گفته شده و وضع حاضر جامعه به‌تصویر کشیده شده است. از آن‌جاکه این بخش با پژوهش‌های پیشین نویسنده در پیوند است، توانسته است با استفاده از جدول‌ها و نمودارها و مقایسه ایران و کشورهای دیگر، ناکامی ایران را در امر توسعه نشان دهد و این مسئله را تا سال‌های اخیر دنبال کرده است.

کتاب در بخش سوم تا ششم وارد مباحث تاریخی می‌شود و توسعه‌نیافتگی را در بستری تاریخی بررسی می‌کند. بخش سوم مرور فشرده‌ای است بر جغرافیای ایران و تأثیر عوامل جغرافیایی بر حیات اجتماعی و زندگی اقتصادی مردم درطول تاریخ. در این فصل،

از اهمیت آب و منابع آبی، از ساختار ایلی، دوره‌های آبیاری در تاریخ ایران و نیز محدودیت کشاورزی در ایران سخن رفته است.

در بخش چهارم، به‌اجمال به پیشینه تاریخی ایران و تحولات و سوانح تاریخی آن پرداخته شده است و درباره جنگ‌ها، ناامنی‌ها، بی‌ثباتی‌ها، هرج‌ومرج‌ها، تهاجمات، و ستم‌گری‌های حاکمان بحث شده است. در این بخش، هم‌چنین دیوان‌سالاری ایران در دوره‌های مختلف بررسی شده است. در بخش پنجم، به روند تاریخی علم و اندیشه و شکوفایی و سپس افول و خاموشی آن اشاره شده است. در بخش ششم، نویسنده به خلیقات مردم ایران پرداخته است و آن را نتیجه و پی‌آمد سوانح و بلایایی دانسته که بر مردم ایران گذشته است و این خلیقات را مانعی در راه توسعه‌یابی کرده است. در بخش هفتم نیز به اختصار راه‌های برون‌رفت تدریجی از این چرخه توسعه‌نیافتگی و حرکت به سوی توسعه‌یافتگی مطرح شده است و نویسنده با بیان و قلمی شفاف، رویکردهای کنونی را نقد کرده است.

۴. نقد شکلی (formal criticism)

کیفیت صحافی این کتاب مطلوب است. طرح روی جلد نیز مناسب است و با عنوان کتاب هم‌خوانی دارد. فونت استفاده‌شده در فهرست فونت رایج کتاب‌هاست، اما فونت متن به سبب کشیدگی واژگان و فاصله بسیار کم خطوط، باعث خستگی زودهنگام خواننده می‌شود.

فهرست مطالب در خدمت ایده اصلی پژوهش نیست. در فهرست مطالب، نظم مشخصی که تبیین‌گر مسئله توسعه‌نیافتگی باشد دیده نمی‌شود. بسیاری از دوره‌های تاریخی در فهرست تکرار شده است و این تکرارها ناکامی نویسنده را در دستیابی به فهرستی منسجم و روشن نشان می‌دهد. از طرف دیگر، نگاهی به فهرست کتاب نشان می‌دهد که این اثر فاقد قسمتی تحت عنوان «نتیجه‌گیری» است و این بازنگری مؤلف محترم را می‌طلبد.

هم‌چنین مفصل‌بندی بخش‌ها نیز نقص دارد و بخش‌ها به لحاظ حجم، موزون و متناسب نیستند. برای نمونه، بخش‌های سوم و چهارم، حدود ۱۶۰ صفحه از پژوهش را به خود اختصاص داده‌اند، در حالی که بخش‌های اول، دوم، و هفتم هرکدام در حداکثر ۳۰ صفحه سامان‌دهی شده است و به نظر می‌رسد که بخش اول با حدود ۱۶ صفحه می‌توانست به عنوان مقدمه کتاب تعریف شود.

از لحاظ نگارشی و ویرایشی، کتاب خالی از اشکال نیست. البته این مشکل در اغلب آثار چاپ‌شده به چشم می‌خورد و مختص این کتاب نیست. ارجاعات در این کتاب به صورت درون‌متنی است، اما هیچ نظمی در آن دیده نمی‌شود. گاه چندین ارجاع پیاپی به یک اثر داده می‌شود، اما به جای استفاده از واژگانی نظیر «همان»، هر بار اسم مؤلف تکرار شده است. در برخی موارد، از «همان» استفاده می‌شود، اما در کنار «همان»، اسم مؤلف نیز آورده می‌شود (همان: ۲۸۰). گاه در متن، به استناداتی برمی‌خوریم که نام مترجم اثر به عنوان مؤلف اثر ثبت شده است. مثلاً نام مرتضی ثاقب‌فر به عنوان مؤلف کتاب *تاریخ ایران* کمبریج درج شده است (همان: ۱۴۳). در استناد به مقالات نیز گاهی به جای ذکر صفحه مشخص، به کل مقاله استناد شده است (همان: ۹۲؛ ۲۵۱-۲۵۴؛ ۳۱۸) در مجموع، آشفتگی فراوانی در ارجاعات و استنادات به چشم می‌خورد و نویسنده روش ارجاع‌دهی علمی را رعایت نکرده است (در این خصوص در قسمت بعد به تفصیل صحبت خواهد شد).

در کتاب‌نامه، صرف نظر از اشکالات ویرایشی فاحش، کاستی‌های متعدد دیگر نیز دیده می‌شود. ارزیابی دقیق استنادات نویسنده نشان می‌دهد که او در متن کتاب به حدود ۱۲۰ اثر استناد کرده است، اما در کتاب‌نامه، ۱۷۸ اثر به عنوان منابع مورد استفاده ذکر شده است که بسیار معنادار است. از طرف دیگر، تناقض‌های متعددی در سال انتشار آثار، میان کتاب‌نامه و متن دیده می‌شود. در ضبط اسامی مؤلفان نیز این تناقض دیده می‌شود. مثلاً «آبراهامیان» در همه استنادات درون متن به صورت «آبراهیمیان» ضبط شده است (همان: ۲۱۲، ۲۲۵). سال انتشار برخی از آثار در کتاب‌نامه دو بار ضبط شده است که البته در برخی موارد هم‌سان نیستند (همان ۳۵۳-۳۶۲). این آشفتگی‌ها به همین جا ختم نمی‌شود و در کتاب‌نامه، گاه محل چاپ کتاب، گاه ناشر کتاب و گاه نوبت چاپ کتاب ذکر نشده است. هم‌چنین گاهی در متن کتاب، در چندین صفحه صرفاً به یک اثر استناد می‌شود (همان: ۲۵۴-۲۵۱)، اما در کتاب‌نامه اثری از آن دیده نمی‌شود.

بدیهی است که اشکالات شکلی این اثر بسیار فراتر از موارد پیش‌گفته است، اما چون نقد شکلی در مقایسه با نقد روش‌شناختی و محتوایی اهمیت بسیار کم‌تری دارد، از آن عبور می‌کنیم و به نقد روش‌شناختی این اثر می‌پردازیم.

۵. نقد روش‌شناختی (methodological criticism)

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های هر علم داشتن روش است. روش‌شناسی تاریخی مجموعه مباحثی است که دانش و فراورده‌های علمی تاریخ‌پژوهان و مورخان را ارزیابی می‌کند

(ملایی توانی ۱۳۹۱: ۹۰) و پژوهش را در مسیر درست هدایت می‌کند و آن را از لغزش و فروافتادن در مسیرهای ناهموار و اشتباه بازمی‌دارد. بررسی کتاب سبب‌شناسی تاریخی بیان‌گر بی‌اعتنایی کامل به مباحث روش‌شناسی است که در ادامه به برخی از آن‌ها پرداخته می‌شود.

۱.۵ ناآگاهی از روش‌های تحقیق در تاریخ

نویسنده در کتابش درباره روش تحقیق خود می‌نویسد: «برای پاسخ به توسعه‌نیافتگی ایران، از روش‌شناختی اسنادی (کتاب‌خانه‌ای) استفاده شده است (آل‌یاسین ۱۳۹۹: ۱۸). صرف‌نظر از ابهامی که در این عبارت دیده می‌شود، باید گفت که روش کتاب‌خانه‌ای ناظر بر روش پژوهش نیست، بلکه ناظر بر گردآوری داده‌هاست.

۲.۵ پرداختن به پیشینه پژوهش

پرداختن به پیشینه پژوهش از ابتدایی‌ترین اصول روش‌شناسی هر علم است. پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که در یک موضوع خاص، تاکنون چه مسیری پیموده شده است و چه آثاری در این زمینه خلق شده است؛ بنابراین، پیشینه پژوهش میزان آشنایی مؤلف را با تحقیقات انجام‌شده در حوزه پژوهش خود نشان می‌دهد. هم‌چنین پیشینه پژوهش روشن می‌سازد که آیا موضوع دچار خلأ پژوهشی است یا خیر؟ اگر نیست، این اثر چه تفاوت‌هایی با آثار قبل از خود دارد و چه گام جدیدی در راستای موضوع برداشته است که در آثار دیگران مغفول مانده است؟ اما در کتاب سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی ایران کوچک‌ترین اشاره‌ای به پیشینه پژوهش نشده است؛ گویی این کتاب اولین اثر در این زمینه است. این غفلت به دو صورت رخ داده است:

اول این‌که مؤلف در اثر خود از برخی کتاب‌هایی که مرتبط با توسعه‌نیافتگی هستند استفاده می‌کند، اما چون اساساً در اثر خود، مبحثی با عنوان «پیشینه پژوهش» ندارد، به آن‌ها اشاره‌ای نمی‌کند؛ مانند کتاب *ما ایرانیان* اثر مقصود فراستخواه، یا کتاب *ما چگونه ما شدیم*: ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران نوشته صادق زیباکلام.

دوم این‌که نویسنده از طیف دیگری از آثار که در زمینه عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی ایران نوشته شده‌اند غافل مانده و به آن‌ها مراجعه نکرده است، درحالی‌که پژوهش علمی

باید با مراجعه به پژوهش‌های پیشین و اشراف بر ادبیات پژوهشی موضوع، سامان یابد تا از این ره‌گذر تفاوت‌ها و نوآوری‌های پژوهش جدید با پژوهش‌های پیشین روشن شود. در این حوزه، آثار مهمی وجود دارد که آل‌یاسین در پژوهش خود اشاره و استنادی به آن‌ها نکرده است. آثاری مانند *چرا ایران عقب ماند* و *غرب پیش رفت؟* از کاظم علمداری؛ کتاب *تاریخ علت‌شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان* و *مسلمین از داریوش رحمانیان*؛ کتاب *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه* از احمد اشرف؛ کتاب *موانع توسعه سیاسی در ایران* از حسین بشیریه؛ کتاب *واقعیات توسعه‌نیافتگی* از حمید الیاسی؛ کتاب *رویکردهای تاریخی به مسئله انحطاط و عقب‌ماندگی ایران* از ناصر صدقی؛ کتاب *جامعه‌شناسی خودمانی* از حسن نراقی؛ کتاب *چرا عقب مانده‌ایم؟* از علی محمد ایزدی؛ کتاب *ایران، جامعه کوتاه‌مدت* از کاتوزیان، و کتاب‌ها و مقالات دیگری که به شکل مستقیم و غیرمستقیم به مسئله عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی پرداخته‌اند.

۳.۵ آشفته‌گی و نابه‌سامانی در استنادات و ارجاعات

یکی از اصول روشی در تحقیقات تاریخی رعایت امانت است، به این معنا که پژوهش‌گر باید در متن پژوهش، منابع و مستندات خود را مشخص کند تا خواننده بدانند از چه منابعی بهره برده است و آیا این منابع معتبر و قابل‌استنادند یا ضعیف و نامعتبر؟ در واقع یکی از سختی‌های پژوهش در تاریخ نیز در همین عرصه است؛ یعنی جست‌وجو در منابع، واریسی داده‌ها (data)، و استوارکردن پژوهش بر فکت‌های (fact) تاریخی.^۱ بدیهی است که در ساحت تاریخ، سخن گفتن بدون اتکا به منابع معتبر، به مثابه حرکت در خلأ است و در چنین حالتی، متن تولیدی تفاوت چندانی با رمان و داستان نخواهد داشت.

بنابراین، یکی از بزرگ‌ترین اشکالات کتاب آل‌یاسین در همین حوزه است. این در حالی است که نویسنده طبق ادعای خود قصد داشته است تاریخ را لایه‌لایه واکاوی کند، اما در هیچ قسمت کتاب، خود را پایبند به استانداردهای پژوهشی و رعایت امانت ندانسته است و در بیش‌تر قسمت‌ها داده‌های انبوهی را به خواننده عرضه می‌کند، اما مرجع آن‌ها مشخص نیست. این مشخصه چنان چشم‌گیر است که ذکر مصداق‌های آن سراسر این پژوهش را در بر خواهد گرفت. سیری اجمالی در کتاب نشان می‌دهد که این کاستی صرفاً منحصر به چند صفحه و حتی یک یا دو بخش نیست، بلکه رویه‌ای معمول در سراسر کتاب است. در مجموع، اشکالات حوزه استنادات و ارجاعات را می‌توان به شکل زیر

دسته‌بندی کرد و با توجه به محدودیت‌های این جستار، صرفاً به برخی صفحات و پاره‌ای موارد اشاره می‌شود:

۱.۳.۵ گزاره‌هایی که قطعاً نیازمند ارجاع‌دهی هستند اما هیچ‌گونه مرجعی ندارند

این گزاره‌ها در اثر آل‌یاسین هم نقل قول‌های مستقیم، هم نقل قول‌های غیرمستقیم، و هم پانوشت‌ها را شامل می‌شود. بدیهی است که ذکر همه صفحات در این جا مقدور نیست و به اعتبار «مشت نمونه خروار است»، تنها به نمونه‌هایی از صد صفحه اول کتاب اشاره می‌شود. بررسی کتاب نشان می‌دهد که این مشکل در هفت بخش کتاب دیده می‌شود (برای نمونه، بنگرید به صفحات ۲۷، ۳۰-۳۲، ۳۷-۳۹، ۴۰-۴۱، ۴۵، ۴۸-۵۳، ۵۵-۵۹، ۶۰-۶۳، ۶۶-۶۹، ۷۷-۷۸، ۸۴-۸۵، ۹۰-۹۱، ۹۶-۹۷).

۲.۳.۵ ارجاعات و استنادات ناقص

در بسیاری از صفحات کتاب، موارد متعددی وجود دارد که نویسنده به کتابی استناد می‌کند، اما این استناد دقیق و روش‌مند نیست. در برخی استنادات، شماره صفحات قید نشده است و در برخی دیگر، سال نشر اثر مشخص نیست و در اکثر موارد، شماره جلد کتاب‌ها قید نشده است. همین نقص‌ها در پانوشت‌های کتاب هم دیده می‌شود. این مورد نیز در سراسر کتاب قابل مشاهده است (برای نمونه، بنگرید به صفحات ۲۹، ۳۵، ۶۱، ۶۴، ۸۰، ۸۲، ۲۱۸، ۳۱۰، ۳۳۷).

۳.۳.۵ ارجاع به منابع دست‌اول یا پژوهش‌های دیگران از طریق منابع واسطه یا میانجی

این هم یکی از اشکالات این اثر است که به کرات در متن دیده می‌شود. این مشکل به دو گونه رخ داده است:

اول: نویسنده از طریق منابع دست‌دوم به منابع دست‌اول استناد کرده است؛ این درحالی است که منابع دست‌اول کاملاً در دسترس بوده است. مانند:

نقل قول از جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله ← به واسطه کتاب کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران از بطروشفسکی (آل‌یاسین ۱۳۹۹: ۱۰۶).

نقل قول از کتاب راحة‌الصدر راوندی ← به واسطه کتاب درآمدی بر دیوان‌سالاری ایران از حمید تنکابنی (همان: ۱۹۷).

نقدی بر کتاب سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی ایران (ایرج ورفی‌نژاد) ۳۹۳

نقل قول از کتاب قابوس‌نامه عنصرالمعالی ← به واسطه کتاب تاریخ اجتماعی ایران از مرتضی راوندی (همان: ۱۲۹-۱۳۰).

نقل قول از کتاب تذکره‌الملوک ← به واسطه کتاب تاریخ اجتماعی ایران از مرتضی راوندی (همان: ۱۳۶).

نقل قول از کتاب تاریخ سیستان ← به واسطه کتاب تاریخ اجتماعی ایران از مرتضی راوندی (همان: ۱۰۴).

نمونه‌های متعدد دیگری از این‌گونه ارجاعات در متن کتاب وجود دارد. برای نمونه، تنها به واسطه کتاب تاریخ اجتماعی ایران به سرجان مالکم (همان: ۱۳۶)، ابن‌حوقل (همان: ۱۳۱)، ابن‌بطوطه (همان: ۱۳۳)، ابن‌خلدون (همان: ۱۳۲)، امام محمدغزالی (همان: ۱۳۰)، دهخدا (همان: ۱۴۰-۱۴۱)، هانری رنه دالمانی (همان: ۱۳۹)، و فرد ریچاردز (همان: ۱۳۷) استناد شده است.

دوم: ارجاع به منابع دست‌دوم به واسطه منابع دست‌دوم دیگر، مانند:

نقل قول از ذبیح‌الله صفا، به واسطه کتاب تاریخ اجتماعی ایران از مرتضی راوندی (همان: ۱۰۵).

نقل قول از پطروشفسکی، به واسطه مقاله «بنه‌شناسی» از مرتضی فرهادی (همان: ۹۲).
نقل قول از جواد صفی‌نژاد، به واسطه مقاله «بنه‌شناسی» از مرتضی فرهادی (همان).
نقل قول از لمبتون، به واسطه کتاب نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار از غلامرضا ورهرام (همان: ۱۲۳-۱۲۴).

۴.۳.۵ ارجاعات مسلسل و پیاپی به برخی پژوهش‌ها

این‌گونه استنادات به‌گونه‌ای است که گاه در چندین صفحه صرفاً به یک پژوهش استناد می‌شود و حالت کپی (copy) - پیست (paste) به خواننده القا می‌شود. در کتاب، موارد بسیاری از این دست وجود دارد و در زیر، صرفاً به برخی موارد اشاره می‌شود:

ارجاع به کتاب تاریخ اجتماعی ایران از مرتضی راوندی (همان: ۱۰۰-۱۱۵؛ ۱۳۳-۱۴۱).

ارجاع به کتاب کورنولوژی تاریخ ایران از بهاء‌الدین بازارگاد (همان: ۱۶۱-۱۶۸).

ارجاع به کتاب برآمدن ژانر خفایات در ایران از ابراهیم توفیق (همان: ۳۰۱-۳۰۵).

۵.۳.۵ ارجاعات ویکی‌پدیایی

بی‌توجهی به مقوله استنادات سبب شده است تا نویسنده حتی در استفاده از ویکی‌پدیا به‌عنوان مرجع خود، ابایی نداشته باشد. باتوجه‌به این‌که ویکی‌پدیا دانش‌نامه آزاد محسوب می‌شود و همگان امکان ویرایش آن را دارند، ارجاع به آن به‌هیچ‌عنوان برای اهل تاریخ معتبر نیست و وجاهت علمی اثر را به خطر می‌اندازد.

در این‌جا برای نمونه به ذکر دو مورد در یک صفحه اشاره می‌شود:

نمونه اول: درباره رنسانس در کتاب *سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی ایران* این‌گونه آمده است: «جنبشی فرهنگی که آغازگر دورانی از انقلاب علمی، اصلاحات مذهبی و پیشرفت‌های هنری در اروپا یا گذار از قرون وسطا بود» (همان: ۱۶۶). همین مطلب در ویکی‌پدیا این‌گونه آمده است:

«جنبش فرهنگی مهمی بود که آغازگر دورانی از انقلاب علمی، اصلاحات مذهبی، و پیشرفت هنری در اروپا شد» (رنسانس/ <https://fa.wikipedia.org/wiki/>).

نمونه دوم:

از کتاب *سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی ایران*:

سرانجام جنبش نوزایی یا رنسانس تا قرن پانزدهم میلادی، شمال اروپا و طی سه قرن تمام اروپا را در بر گرفت. به‌ندرت از نظر تاریخی در دوره‌ای چنین کوتاه، رخدادهای مهم و دگرگون‌ساز به وقوع می‌پیوندد. این قرن‌ها سرشار از تغییرات اساسی و فعالیت‌های بزرگ بود. جهان امروزی نتیجه همین فعالیت‌ها و تحولات ژرف دینی، علمی، فرهنگی، و هنری است، زیرا رنسانس، پایه‌های اقتصادی، سیاسی، هنری، و علمی تمدن‌های کنونی غرب را بنا نهاد (همان: ۱۶۶).

از ویکی‌پدیا:

رنسانس در سال‌های ۱۳۰۰ میلادی از ایتالیا آغاز شد و در طول سه قرن در سراسر اروپا انتشار یافت. به‌ندرت در دوره‌ای چنین کوتاه از نظر تاریخی، رخدادهای گوناگونی به وقوع می‌پیوندد؛ حال آن‌که این قرن‌ها سرشار از تغییرات اساسی و فعالیت‌های بزرگ است. جهان امروزی نتیجه همین فعالیت‌هاست، زیرا رنسانس پایه‌های اقتصادی، سیاسی، هنری، و علمی تمدن‌های کنونی غرب را بنا نهاد (رنسانس/ <https://fa.wikipedia.org/wiki/>).

روی هم‌رفته، این مشکلات نشان می‌دهد که مؤلف دغدغه‌ای برای رجوع به منابع اصلی نداشته و بدون اعتبارسنجی منابع، به فراخور مباحث و ایده ذهنی خود، از منابع دست‌دوم و دست‌چندم بهره برده است.

با این حال، پیشینه مؤلف و کارنامه او نشان می‌دهد که خطاهای این قسمت بیش از آن که عمدی باشد، سهوی و ناشی از بیگانگی نویسنده با روش‌شناسی تاریخی بوده است. بررسی دقیق کتاب نشان می‌دهد که نویسنده چون به نسل پژوهش‌گران گذشته تعلق دارد، ظاهراً مانند محققان جوان، حساسیتی به مقوله ارجاعات و استنادات نداشته است و به‌ویژه به علت نداشتن تخصص در تاریخ، حساسیت اهل تاریخ در این مورد را درک نکرده است. به همین علت، خطاهای پیش‌گفته در سطحی گسترده سراسر پژوهش را در بر گرفته است. چنین نواقصی، حتی با فرض سهوی بودن، قابل چشم‌پوشی نیست و اعتبار و دقت علمی اثر را سخت تحت‌تأثیر قرار داده و آن را از استانداردهای پژوهشی دور و به انتحال نزدیک کرده است.

۴.۵ عینیت یا بی‌طرفی علمی نویسنده

یکی از اصولی که مورخ در تحقیقات تاریخی خود باید رعایت کند عینیت است. عینیت یعنی این که پژوهش‌گر باید تمام تلاش خود را به کار ببندد تا بی‌طرفی علمی را رعایت کند. البته رعایت کامل بی‌طرفی در علوم انسانی و به‌ویژه تاریخ به دلیل احساسات، تعلقات، عواطف، گرایش‌ها، و نگرش‌های محقق آسان نخواهد بود، زیرا انبوهی از مسائل نظیر دردها، غم‌ها، شادی‌ها، پیروزی‌ها، شکست‌ها، و مسائلی از این دست خواه‌ناخواه ذهن و ضمیر و احساسات پژوهش‌گر را درگیر خواهد کرد (ملایی توانی ۱۳۸۹: ۱۲-۱۳) و این سخن درستی است که مورخ همواره در برزخ عینیت و ذهنیت گرفتار است (عزیزی ۱۳۸۴: ۱۷۳-۱۷۵). بنابراین عینیت در تاریخ به معنای دست‌یابی به حقیقت کامل و بی‌طرفی کامل شاید هیچ‌گاه مقدور نباشد، اما این بدان معنا نیست که پژوهش‌گر در این مسیر هیچ تلاشی نکند.

آل‌یاسین نویسنده‌ای است که به‌علت تعلقات باستان‌گرایانه و ناسیونالیستی خود تا حد زیادی در دام ذهنیت‌های خود گرفتار است و علاقه مفراط نویسنده به دوره باستانی ایران در سراسر اثر او خودنمایی می‌کند. این گرایش نه‌فقط در کتاب، بلکه در برخی مصاحبه‌های نویسنده نیز به‌صراحت مورد تأکید قرار گرفته است (بیگلرخانی ۱۳۹۲: ۱۸).

البته چنین گرایش‌هایی به‌هیچ‌عنوان غریب و ناپسند نیست و گذشته باستانی ایران و دستاوردهای تاریخی و تمدنی آن برای هر ایرانی، هویت‌ساز و هویت‌بخش است، اما در یک اثر پژوهشی، پژوهش‌گر نباید اثر خود را با چنین گرایش‌هایی چنان آمیخته کند که خواننده پژوهش‌گر را به سوگیری و شیفتگی به یک دوره خاص تاریخی متهم کند. در این‌جا چند نمونه از چنین گرایش‌هایی ذکر می‌شود:

وقت آن رسیده که به‌همت نخبگان و فیلسوفان و عقلای جامعه، تدابیری برای خودپالایی و بازگشت خلقیات حمیده با شعار پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک اندیشیده شود تا منش و رفتار توده مردم با جهان آینده، فناوری‌های پیچیده، ربات‌ها، هوش مصنوعی، فناوری‌های فضایی، علوم انسانی، حفاظت از محیط زیست، پیدایی سرمایه اجتماعی، قانون‌گرایی و توسعه‌پذیری سازگار و هم‌راه شود (آل‌یاسین ۱۳۹۹: ۲۱).

نمونه دیگر: «از ویژگی‌های بارز سرمایه اجتماعی توان‌مند و استوار، جامعه مدنی و نهادهای با اقتدار و تأثیرگذار، ترویج رفتار انسانی، پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک [است]» (همان ۳۹).

آل‌یاسین در نمونه رمانتیک دیگر، با اشاره به وضع «ویران‌گر» جامعه امروز ایران از نظر «ناهنجاری‌های اخلاقی» می‌نویسد: «بر این مردم چه گذشته که عبارت پر معنا و تاریخی فرهنگ این سرزمین، پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک، جای خود را داده به پندار بد، گفتار بد [و] کردار بد؟» (همان: ۶۹).

موارد فوق نشان می‌دهد که احساسات و هیجانات نویسنده به‌روشنی در اثر او بازتاب یافته است و او را به سمت رمانتیسم^۲ (romanticism) تاریخی سوق داده است.

۵.۵ نقدی بر نتیجه‌گیری

یکی از مباحث مهم در روش‌شناسی تاریخی نتیجه‌گیری علمی است. نتیجه‌گیری یافته‌های پژوهش‌گر و حاصل کار او را نشان می‌دهد. در واقع، نتیجه‌گیری در تحقیقات تاریخی مهم‌ترین بخش پژوهش است، چون تمام سازمان پژوهش و تمام تلاش‌های مؤلف در سراسر کتاب در نتیجه‌گیری بازتاب داده می‌شود و کل پژوهش به یک اعتبار در خدمت نتیجه‌گیری است. نتیجه‌گیری جایی است که تمام روایت‌پردازی‌ها و تحلیل‌های مؤلف باید به بار بنشینند. در کتاب آل‌یاسین، قسمتی تحت عنوان «نتیجه‌گیری» وجود ندارد و «سخن

پایانی»، که در حکم نتیجه‌گیری است، در بردارنده اجزای نتیجه‌گیری علمی نیست و مؤلف برخلاف متن پراطناب کتاب، آن را شتاب‌زده به پایان رسانده است (همان: ۳۴۹-۳۵۱). معمولاً در نتیجه‌گیری علمی و روش‌مند، پژوهش‌گر ابتدا مسئله خود را مطرح می‌کند و سپس به روش کار خود و فرضیات خود می‌پردازد و مهم‌ترین یافته‌های خود را مطرح می‌کند. اما نگاهی گذرا به «سخن پایانی» کتاب نشان می‌دهد که شروع این قسمت بسیار نامناسب و بدون هرگونه آماده‌سازی ذهنی صورت گرفته است. دیگر قسمت‌های نتیجه‌گیری نیز در واقع یک جمع‌بندی پایانی کتاب است و ارتباطی روش‌مند با بخش‌های پیشین برقرار نمی‌کند.

۶. نقد محتوایی (content criticism)

۱.۶ ذهنیت غیرتاریخی، بی‌نظمی، نابه‌سامانی، و پراکندگی مباحث

بررسی کتاب سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی ایران بی‌نظمی و آشفتگی‌های فراوانی را نشان می‌دهد. نگارنده معتقد است که ریشه این آشفتگی در ذهنیت غیرتاریخی مؤلف نهفته است. فقدان تخصص تاریخی و مسلط‌نبودن بر دوره‌های تاریخی سبب شده است که نویسنده فاقد ذهنیت تاریخی و انسجام ذهنی باشد. این موضوع سراسر پژوهش را تحت تأثیر قرار داده است و نویسنده را به راوی روایت‌های مختلف از منابع گوناگون تبدیل کرده است. استفاده از منابع ناهم‌سان و فقدان ذهنیت و تحلیل تاریخی سبب شده است که کتاب یک‌دستی و انسجام محتوایی کافی نداشته باشد. حجم روایت و نقل‌قول‌ها در کتاب به‌گونه‌ای است که سایه سنگین آن در تمام پژوهش دیده می‌شود. شاید گزاف نباشد اگر یک‌سوم پژوهش را نقل‌قول‌های مستقیم قلمداد کنیم و پیدا است که در چنین حالتی، مؤلف نمی‌تواند متنی منسجم و سازمان‌یافته تولید کند.

بی‌آمد دیگر این ذهنیت غیرتاریخی را می‌توان در سامان‌دهی متن مشاهده کرد. طبیعتاً در هر پژوهشی هر عنوان و مطلبی باید در خدمت پژوهش و مرتبط با مسئله پژوهش باشد و نظمی تسبیح‌وار را به نمایش بگذارد؛ نظمی که به ذهن خواننده هم انسجام دهد. اما در کتاب سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی ایران، عناوین و مطالب بسیاری در پژوهش دیده می‌شود که ارتباط آن‌ها با ایده اصلی پژوهش روشن نیست و مؤلف هم ارتباطی میان آن‌ها و مقوله توسعه‌نیافتگی برقرار نکرده است. برای نمونه، در بخش سوم، نویسنده به «فیزیوگرافی و

منابع طبیعی ایران» پرداخته است، اما زیرفصل‌ها نشان می‌دهد که مؤلف بیش‌تر به مباحثی غیرمرتبط با عنوان فصل پرداخته است. مثلاً در فصل سوم، درباره وضعیت جغرافیایی و اهمیت آب و شکل‌گیری شهرها و روستاها در کنار منابع آبی صحبت شده است، اما به یک‌باره به نقش ایلات در تاریخ ایران پرداخته است (همان: ۸۲-۸۹)، بدون این‌که میان این مبحث جدید و مبحث گذشته ارتباطی برقرار کند. در واقع خواننده متوجه نمی‌شود که لزوم این مبحث جدید چیست و باز به همین شکل، از مبحث ایلات به مبحث کشاورزی و زندگی کشاورزی جهش کرده است که نه با مبحث ایلات مرتبط است و نه با عنوان فصل (همان: ۹۰)، درحالی‌که در هر پژوهش روش‌مند، هر بحثی که مطرح می‌شود باید در پیوند با مبحث قبلی خود باشد و خواننده را به مبحث جدید رهنمون کند و مجموع مباحث در پیوند استوار با هم‌دیگر باید به‌سوی ایده و طرح کلی در حرکت باشند.

بخش چهارم نماد کامل بی‌نظمی است. عنوان این فصل «تحولات و سوانح تاریخی» است، اما چند صفحه ابتدایی این بخش به هویت ایرانی اختصاص یافته است و نویسنده بر نقش زبان فارسی در تحکیم هویت ایرانی تأکید کرده است؛ موضوعی که ارتباطی منطقی با توسعه‌نیافتگی ندارد و تنها اطلاعاتی مفید، اما بی‌ارتباط به خواننده ارائه می‌دهد (همان: ۱۴۸-۱۵۹). در ادامه این فصل، نویسنده به دوره‌های تاریخی ایران و سلسله‌های ایرانی پرداخته است و با حذف مباحث، مروری بر تاریخ ایران از حکومت هخامنشیان تا حکومت پهلوی داشته است (همان: ۱۵۹-۱۷۲)، و سپس در یک بازگشت مجدد، در کم‌تر از دو صفحه، چکیده‌ای از همان اجمال را بیان کرده است و مجدداً به شکلی تکرارگونه، به بررسی دیوان‌سالاری تاریخ ایران پرداخته است. به عبارت دیگر، ما شاهد سه بار مرور آشفته و نامنظم تاریخ ایران در این فصل هستیم، در صورتی‌که نویسنده می‌توانست تحت یک روایت منسجم آن را ارائه دهد.

ازسوی دیگر، در این بخش نیز مانند بخش قبل، نویسنده نتوانسته است که میان مباحث مطرح‌شده و توسعه‌نیافتگی ارتباط معناداری ایجاد کند. برای نمونه، فلسفه وجودی مبحث دیوان‌سالاری به‌باور نویسنده این بوده است که مفاصد دیوان‌سالاری در طول تاریخ به جامعه منتقل و به فرهنگ جامعه تبدیل شده است، درحالی‌که نویسنده یکی از وجوه غالب دیوان‌سالاری را «نداشتن پیوند با جامعه» ذکر می‌کند (همان: ۲۲۸). از طرف دیگر، در همین قسمت، موضوعاتی مطرح شده است که هیچ ارتباطی با توسعه‌نیافتگی ندارند؛ موضوعاتی مانند پرداخت دست‌مزد به کارگران در تخت جمشید، نام سرکارگران، سلسله مقامات

مذهبی در دوره ساسانی، استفاده از تقویم خورشیدی در دوره ایران باستان، استفاده خلفا از دیوان‌سالاری ساسانی، بی‌علاقگی مغولان به القاب و عناوین، در رأس بودن سلطان در دوره تیموری (همان: ۱۹۳-۲۰۴).

به‌طور خلاصه، نه‌تنها در مبحث دیوان‌سالاری، بلکه در بیش‌تر قسمت‌های کتاب، خواننده با انبوهی از داده‌های تاریخی گوناگون، عناوین و مباحثی روبه‌رو می‌شود که نمی‌تواند ارتباطی منطقی میان آن‌ها و مسئله توسعه‌نیافتگی برقرار کند، در نتیجه با هر سازوکاری که کتاب سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی ایران را بررسی کنیم، کتابی آشفته و بی‌نظم است.

۲.۶ نقد روایت‌های مخدوش

تاریخ چیزی جز روایت نیست و ما برای بازسازی گذشته تنها چیزی که در اختیار داریم روایت است؛ چه به‌شکل متن و چه به‌صورت شیء (فرهانی ۱۳۸۸: ۵). در واقع، روایت‌های تاریخی هسته سخت و مرکزی تاریخ را تشکیل می‌دهند (نورائی ۱۳۹۷: ۳۰۴) و تفاوت اساسی آن‌ها با روایت‌های داستانی در این است که داستان ماهیتی تخیلی و غیرواقعی دارد و پژوهش‌گر نمی‌تواند روایت‌های داستانی را به‌جای روایت‌های تاریخی بنشانند و در آن‌ها تغییر و تبدیل ایجاد کند (استنفورد ۱۳۹۳: ۱۴۹).

در اثر آل‌یاسین، بی‌دقتی‌های فراوانی از حیث روایت‌ها دیده می‌شود. بی‌تردید، اگر فراوانی نقل‌قول‌های مستقیم نبود، روایت‌های مخدوش کتاب بسیار بیش‌تر می‌شد. در این کتاب، روایت‌هایی که به‌عنوان روایت‌های تاریخی مورداستفاده قرار گرفته است گاه غیرتاریخی و گاه به‌شدت مخدوش و نادرست‌اند. ذکر چند مثال این کاستی را بهتر نشان می‌دهد.

مثال اول: آل‌یاسین درباره پیشینه آبیاری و کشاورزی در ایران می‌نویسد:

بنا به متون کهن، سابقه آب و آبیاری کشاورزی و دام‌پروری در ایران از عمر تاریخ ایران باستان قدمت بیش‌تری دارد. شواهد نشان می‌دهد که به دوران منوچهر پیشدادی حدود ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد یا ۵۵۰۰ سال پیش می‌رسد، زیرا در غیاب بارندگی‌های مداوم و کافی برای آبیاری کشت‌زارها، منوچهر پیشدادی و دیگر شاهان ایران باستان، مشوقین و مروجین سدسازی انحراف آب از رودخانه‌ها و انتقال آب برای آبیاری مصنوعی مزارع کشاورزی بودند (آل‌یاسین ۱۳۹۹: ۷۵).

بر اهل تاریخ پوشیدنی نیست که نقدهای فراوانی بر این روایت وارد است. اولاً آل‌یاسین منبع روایت خود را ذکر نکرده است و در واقع روایت او مستند نیست. دوم این‌که صحبت از «شواهد» در دوره پیشدادی سخنی عجیب و شگفت است، چراکه شواهدی از دوره اساطیری ایران به دست نیامده است. سوم این‌که تعیین زمان پادشاهی منوچهر نیز با توجه به فقدان شواهد ممکن نیست و در نهایت این‌که برای سدسازی منوچهر نیز شواهدی وجود ندارد. نقدهای نگارنده بر این روایت البته به معنای نادیده‌انگاشتن اهمیت تاریخ اساطیری ایران و حتی افسانه‌دانستن این دوره تاریخی نیست. به عقیده نگارنده این مقاله، کارکردهای اسطوره و حماسه در ذهنیت‌بخشی و هویت‌بخشی به جامعه چه بسا بیش از تاریخ باشد و به تعبیر جان هینلز، کل اسطوره بخشی از تاریخ است، زیرا اسطوره دیدگاه انسان را نسبت به خود، جهان و تحولات آن نشان می‌دهد (هینلز ۱۳۶۸: ۱۶۷). بنابراین، نقد این قلم بر این روایت به مفهوم ممنوعیت هرگونه استناد به دوره اساطیری ایران در پژوهش‌های تاریخی نیست، بلکه به این مفهوم است که چون شواهدی از این دوره وجود ندارد، هرگونه ارجاع به این دوره‌ها باید با ضوابط و استانداردهای پژوهشی خاص صورت گیرد و نویسنده با عباراتی مانند «بنابر روایت‌های اساطیری»، باید آن‌ها را از دوره‌های تاریخی جدا کند و این دو را با هم خلط نکند و این دوره را یک امر محتوم تاریخی تلقی نکند.

مثال دوم: آل‌یاسین درباره پیشینه کشاورزی می‌گوید: «از منابع تاریخی چنین برمی‌آید که هوشنگ پیشدادی نخستین کسی بود که کشاورزی، آبادکردن زمین، تأمین آب و گردآوری محصول را پدید آورد» (آل‌یاسین ۱۳۹۹: ۹۰). طبیعتاً بر این روایت نیز تمام انتقادات پیش‌گفته وارد است که از بیان مجدد آن خودداری می‌کنیم.

مثال سوم: نویسنده ضمن اشاره به حکومت آل بویه آورده است: «در دوره آل بویه (دیلمیان) هم که به نوعی تحت نام ایرانی بودند، حکومت خود را بر حس ناسیونالیستی مردم استوار کرده بودند» (همان ۱۰۳). پیداست که این روایت بی‌استناد نیز محل نقد است، زیرا صحبت از «حس ناسیونالیستی مردم» در دوره آل بویه سخنی دقیق نیست و ناسیونالیسم ایرانی مفهومی مدرن است که در واکنش به توسعه‌طلبی قدرت‌های استعماری و در تماس با مدرنیته شکل گرفت و در مشروطه به بار نشست (قادری و میرزایی ۱۳۹۰: ۶۹).

مثال چهارم: آل‌یاسین درباره رنسانس می‌نویسد: «قرون وسطا بعد از سقوط امپراتوری روم غربی (بیزانس) در سال ۱۴۵۳ م و شروع عصر رنسانس در ایتالیا به پایان رسید»

نقدی بر کتاب سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی ایران (ایرج ورفی‌نژاد) ۴۰۱

(آل‌یاسین ۱۳۹۹: ۱۶۶). بیگانگی نویسنده با بدیهیات تاریخی از این‌جا مشخص می‌شود که امپراتور روم غربی را همان بیزانس فرض کرده است و سقوط امپراتوری روم غربی را سال ۱۴۵۳ م (حدود ۱۰۰۰ سال بعد) دانسته است.

مثال پنجم: در بخش چهارم کتاب آمده است: «بعد از اسلام و سقوط حکومت خلفاء، تشتت به جایی رسید که در یک زمان ۱۵۰ حکومت در ایران فرمان می‌راندند» (همان: ۱۷۴). این روایت هم قابل تأمل است، زیرا منابع تاریخی وجود ۱۵۰ حکومت به‌صورت هم‌زمان را تأیید نمی‌کنند. در این‌جا نیز نویسنده به هیچ منبعی استناد نکرده است.

مثال ششم: درباره یک‌پارچگی و امنیت ایران، آل‌یاسین معتقد است:

در طی قرون متمادی، تنها چهار تن از پادشاهان ایران شاه‌عباس، نادرشاه افشار، آقامحمدخان و رضاشاه پهلوی بیش از دیگران توانستند در یک‌پارچگی کشور و کوتاهی دست متجاوزین و برقراری ثبات و امنیت داخلی نقش ممتازی ایفا کنند (همان: ۱۷۸).

این گزاره نیز دارای اشکالات اساسی است: از یک‌سو، مشخص نیست که ملاک انتخاب این شاهان چه بوده است و چرا در این فهرست اسامی پادشاهانی چون شاه‌اسماعیل، شاه‌طهماسب، ملک‌شاه سلجوقی، سلطان محمود نیست؟ از طرف دیگر، صحبت کردن درباره ثبات و امنیت داخلی، دست‌کم درباره حکومت نادرشاه و به‌ویژه سال‌های پایانی آن، بیش‌تر شبیه طنز تلخی است که متخصصان این دوره آن را بر نمی‌تابند.

مثال هفتم: گزاره قابل تأمل دیگری که در کتاب سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی ایران دیده می‌شود درباره حزب توده است که آل‌یاسین غیرقانونی بودن حزب توده را مربوط به سال ۱۳۳۷ می‌داند، درحالی‌که حزب توده در سال ۱۳۲۷ و به‌دنبال تیراندازی به شاه، غیرقانونی اعلام شد (بهر روز ۱۳۸۱: ۳۸).

مثال هشتم: نویسنده در مبحث تولید فکر و فرهنگ در ایران می‌نویسد: «صاحب‌نظران بر این باورند که از ۶۳۰۰۰ استاد و مدرس دانشگاه‌ها، به‌جز تعداد محدودی فرهیخته و فاخر، در صلاحیت استادی بیش‌تر آن‌ها تردید وجود دارد» (آل‌یاسین ۱۳۹۹: ۲۷۳-۲۷۴). در این قسمت نیز مؤلف مرجع این آمار دقیق! را بیان نمی‌کند و مشخص نیست که آن صاحب‌نظران چه کسانی هستند. هم‌چنین «فرهیختگی» صفتی نسبی است و مشخص نیست که معیارهای مؤلف برای فرهیختگی چیست که ادعا می‌کند جز تعداد «محدودی» بقیه در صلاحیت استادی نیستند.

مثال نهم (چندین فقره تناقض گویی): در کتاب آل‌یاسین، تناقض‌گویی‌های متعدد دیده می‌شود. برای نمونه، در جایی مدت فرمان‌روایی اشکانیان ۴۷۵ سال (همان: ۹۳) و در جای دیگر ۵۰۰ سال (همان: ۱۵۹) ذکر شده است. تناقض دیگر را می‌توان در بخش پنجم کتاب دید:

به‌شهادت تاریخ، ایران تا قرن شانزدهم میلادی مقارن با شروع حکومت صفویان، نه‌تنها از اروپا عقب‌تر نبود، بلکه باتوجه‌به پیشینه تاریخ باستان، جلوتر هم بوده است. درواقع ایران از اواخر قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم، مقارن قرن دهم و یازدهم هجری، از غرب عقب افتاد (همان: ۲۶۳-۲۶۴).

اما در مبحث بعدی، با تغییرات معناداری این روایت بدین‌گونه آمده است:

بنا به شواهد تاریخی، ایران تا قرن چهاردهم میلادی، پیش از شروع حکومت صفویان نه‌تنها از اروپا عقب نبود، بلکه باتوجه‌به پیشینه تاریخ باستان، جلوتر هم بوده است. درواقع از اواخر قرن پانزدهم مقارن قرن نهم و دهم هجری با انقلاب علمی هنری و ادبی غرب، عقب ماند (همان: ۲۶۴).

یکی دیگر از مصادیق تناقض‌گویی مربوط به علوم عقلی پس از اسلام است. درحالی‌که مؤلف تعداد دانشمندان رشته‌های علوم عقلی را در قرن سوم و چهارم «زیاد» می‌داند و «نیمه دوم قرن پنجم هجری» را آغاز دورانی می‌داند که «نشانه‌های افول حکمت عقلی، رفته‌رفته ظاهر شد» (همان ۲۵۲-۲۵۳)، در صفحات بعد، در تناقضی آشکار می‌نویسد: «مشعل اندیشه و عقل‌گرایی نیز از قرن سوم هجری به بعد رو به خاموشی گذارد» (همان: ۲۸۹).

روی‌هم‌رفته بی‌دقتی‌های نویسنده، مسلط‌نبودن او به مباحث تاریخی، استفاده از منابع گوناگون، کلی‌گویی، و پاره‌ای اظهارنظرهای بی‌پشتوانه سبب پدیدآمدن روایت‌های مغشوش و مخدوش در این اثر شده است.

۳.۶ میزان نوآوری اثر

کتاب سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی ایران از حیث جنبه‌های نوآورانه، اثری متفاوت و متمایز از پژوهش‌های پیشین نیست و همان‌گونه‌که در مبحث ۲.۵ (نپرداختن به پیشینه پژوهش) اشاره کردیم، در این حوزه آثار متعددی تألیف شده است و نویسنده نتوانسته است پا را از دایره آن پژوهش‌ها فراتر بگذارد و افق‌های جدیدی را به روی این مسئله بگشاید.

در مباحث تاریخی نیز اتکای نویسنده بر پژوهش‌های دیگران بوده است. شالوده‌این پژوهش بر کتاب‌هایی نظیر *تاریخ اجتماعی ایران* مرتضی راوندی؛ *درآمدی بر دیوان‌سالاری در ایران* حمید تنکابنی؛ *کرونولوژی تاریخ ایران* بهاء‌الدین بازارگاد؛ *کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران* پطروشفسکی؛ *برآمدن زنان خلیفات در ایران* ابراهیم توفیق، و دیگر منابع دست‌دوم و دست‌چندم استوار است و اگر گاهی به منابع اصلی استناد می‌شود، این استنادات موردی است و به هیچ‌عنوان ملموس و قابل‌توجه نیست. نیک می‌دانیم که هر پژوهشی که بر پژوهش‌های دیگران استوار باشد نمی‌تواند به یافته‌های جدیدی منتج شود، زیرا نویسنده در خط فکری دیگران سیر می‌کند. در واقع پژوهش اصیل پژوهشی است که بر منابع اصیل تکیه داشته باشد و تنها از این ره‌گذر است که پژوهش‌گر می‌تواند با تجزیه و تحلیل داده‌های متعدد تاریخی، به بازآفرینی تاریخ از دریچه و چشم‌انداز خود برسد و ایده‌های نو مطرح کند.

تنها بُعد قابل‌توجه کتاب اظهارنظرهای نویسنده درباره‌ی وضعیت کنونی جامعه، سیاست‌های حاکم و نسبت آن‌ها با توسعه‌نیافتگی است که در این قسمت نویسنده با بیانی شفاف، بدون لکنت و بدور از هرگونه محافظه‌کاری و پرده‌پوشی، روندهای نادرست و کاستی‌های موجود را به‌تصویر می‌کشد (در این مورد، بنگرید به صفحه ۲۶۹-۲۷۸، اما در همین قسمت نیز شاهد پایبندنبودن نویسنده به استنادات هستیم. در نتیجه، انبوهی از آمار و ارقام درباره‌ی برخی مسائل امروزه مطرح می‌شود که هیچ‌گونه ارجاعی ندارند. برای نمونه، از صفحه ۲۶۷ تا ۲۷۹ باوجود ارائه‌ی آمار و ارقام و ادعاهای بزرگ نویسنده درباره‌ی تحولات فکری و فرهنگی پس از انقلاب، حتی یک ارجاع وجود ندارد و این ناشی از ناآگاهی آل‌یاسین از رویکردهای روشی و معرفتی در حوزه پژوهش‌های تاریخی است.

۷. نتیجه‌گیری

حدود دو قرن است که توسعه‌نیافتگی به اشکال مختلف ذهن ایرانیان را درگیر خود کرده است. از نظرگاه‌های متفاوتی به ریشه‌یابی این مسئله پرداخته شده و کتاب‌ها، آثار، و مقالات متنوعی در این زمینه منتشر شده است. نیک پیداست که هیچ نظریه‌ای به‌تنهایی قادر به تبیین کامل مسئله توسعه‌نیافتگی نیست و نمی‌تواند تمام ابعاد آن را بازنمایی کند، اما در هر نگاه و منظری، بخشی از واقعیت می‌تواند بازتاب داده شود.

مدعای نویسنده در این اثر سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی در ایران بوده است، اما نگاهی به فهرست کتاب و محتوای کتاب نشان می‌دهد که نویسنده نتوانسته است این مسئله و ابعاد و لایه‌های گوناگون آن را واکاوی کند و درنهایت، تمرکز بحث را بر گذشته پرسیانه تاریخ ایران قرار داده است که به‌باور او، سبب بروز روحيات و خلیقات خاصی در مردم ایران شده است که این روحيات با توسعه‌یافتگی سازگار نیست. بدیهی است که تقلیل مقوله عقب‌ماندگی به یک یا حتی چند عامل‌گزینشی به تبیین جامع مسئله نمی‌انجامد، بلکه باید تمام علت‌ها را به‌صورت نظام‌واره دید. طبیعتاً در بررسی پدیده توسعه‌نیافتگی، پژوهش‌گر با انبوهی از مسائل تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، و ... روبه‌رو می‌شود که می‌باید با جولان در مرز این دانش‌ها و با آگاهی از روش‌های این علوم، به تبیین آن اقدام کند.

این سخن بدین معناست که توسعه‌نیافتگی به‌دلیل ماهیت میان‌رشته‌ای خود عرصه‌ای دشوار برای پژوهش‌گران محسوب می‌شود. چنین حوزه پیچیده‌ای طبعاً برای فردی مانند آل‌یاسین، که دانش آکادمیک در رشته‌های علوم انسانی نداشته، دشوارتر بوده است. آل‌یاسین در اثر خود کوشیده است تا با رویکردی تاریخی، مسئله توسعه‌نیافتگی را تبیین کند، اما همان‌گونه که در جای‌جای کتاب قابل مشاهده است، او تخصص لازم در این زمینه را نداشته است. برای اتخاذ رویکرد تاریخی، ملزوماتی هم‌چون داشتن تخصص در این حوزه، تسلط بر مباحث روش‌شناسی، برخورداری از نگاه انتقادی و تحلیلی، توانایی استفاده از منابع دست‌اول موردنیاز است که این ملزومات در مجموع به فرد ذهنیت تاریخی می‌بخشد و او را در مسیر صحیح پژوهش نگه می‌دارد، اما آل‌یاسین در اثر خود به حوزه‌ای قدم گذاشته است که چنین بضاعت‌ها، تکنیک‌ها، و مهارت‌هایی نداشته و همان‌گونه که در طول این پژوهش نشان دادیم، به‌واسطه این کاستی‌ها، علی‌رغم تلاش‌های خود، نتوانسته است اثری نوآورانه، منسجم، منظم، و یک‌دست پدید آورد؛ بنابراین، تلاش‌های او در مسیری آشفته جریان پیدا کرده است. این آشفستگی و فقدان انسجام هم در استنادات و ارجاعات مؤلف دیده می‌شود هم در چینش مطالب و هم در نقل روایت‌ها؛ روایت‌هایی که فراوانی آن‌ها به‌گونه‌ای است که حجم زیادی از کتاب را در بر گرفته و گاه با مطالب پیشین و پسین خود بی‌ارتباط‌اند. در مجموع، کتاب آل‌یاسین توان ارائه تصویری روشن، مستند، و منسجم از پدیده توسعه‌نیافتگی به خواننده را ندارد و نمی‌توان آن را منبعی دانشگاهی دانست.

سپاس‌گزاری

نگارنده این مقاله از معاونت پژوهشی دانشگاه شهید چمران اهواز در تأمین هزینه‌های این پژوهش (شماره پژوهانه: SCU.EH1400.226) تشکر و قدردانی می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. «داده» خبری است که صحت و سقم آن بر پژوهش‌گر مشخص نیست، اما در منابع تاریخی وجود دارد. «فکت» به امر واقع در تاریخ گفته می‌شود که با کنکاش علمی متخصصان تاریخ به دست می‌آید و اساساً یکی از وظایف اصلی مورخان بیرون‌کشیدن فکت‌های تاریخی از دل داده‌های انبوه است (بنگرید به حضرتی ۱۳۸۸: ۲).
۲. درباره مکتب رمانتیسیم، بنگرید به کالینگوود ۱۳۸۵: ۱۱۳-۱۱۷.

کتاب‌نامه

- استنفورد، مایکل (۱۳۹۳)، *درآمدی بر تاریخ پژوهی*، ترجمه مسعود صادقی، تهران: سمت.
- بهروز، مازیار (۱۳۸۱)، *شورشیان آرمان‌خواه: ناکامی چپ در ایران*، ترجمه مهدی پرتوی، تهران: ققنوس.
- بیگلرخانی، سهیلا (۱۳۹۲)، «گفت‌وگو با مهندس آل‌یاسین»، *خبرنامه کانون مهندسين فارغ‌التحصیل دانشکده فنی دانشگاه تهران*، س ۲۳، ش ۱۶۴-۱۶۶.
- حضرتی، حسن (۱۳۸۸)، «درآمدی بر نقد تاریخی»، *نشریه کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش ۱۴۰.
- رحمانیان، داریوش (۱۳۸۳)، «تاریخ علت‌شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان و مسلمین»، *نامه فرهنگ*، ش ۵۲.
- عزیزی، حسین (۱۳۸۴)، «عینیت در مطالعات تاریخی»، *فصل‌نامه پژوهشی اندیشه نوین دینی*، ش ۳.
- علمداری، کاظم (۱۳۸۱)، *چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟ تهران: توسعه*.
- فرهانی منفرد، مهدی (۱۳۸۸)، «تاریخ و روایت»، *نشریه کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش ۱۳۵.
- قادری، طاهره و سیدآیت‌الله میرزایی (۱۳۹۰)، «ناسیونالیسم ایرانی در سده نوزدهم»، *نشریه مطالعات جامعه‌شناختی*، ش ۳۹.
- کالینگوود، رابین جورج (۱۳۸۵)، *مفهوم کلی تاریخ*، ترجمه علی‌اکبر مهدیان، تهران: اختران.

۴۰۶ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۱، شماره ۱۲، اسفند ۱۴۰۰

ملایی توانی، علیرضا (۱۳۹۸)، «رابطه دانش اقتصاد با دانش تاریخ در برنامه آموزشی دوره کارشناسی رشته تاریخ»، پژوهش‌نامه تاریخ اجتماعی/اقتصادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۸، ش ۲.

ملایی توانی، علیرضا (۱۳۸۹)، «عینیت، گذارهای مقبول اهل تاریخ»، نشریه کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۴۳.

ملایی توانی، علیرضا (۱۳۹۱)، «جایگاه مباحث روش تحقیق و روش‌شناسی تاریخی در برنامه‌های آموزشی دوره کارشناسی رشته تاریخ»، نشریه مطالعات تاریخ ایران اسلامی، س ۱، ش ۴.

نورایی، مرتضی (۱۳۹۷)، «بررسی و نقد کتاب تاریخ‌نگاری محلی ایران در دوره اسلامی تا سده هفتم هجری»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۱۸، ش ۱.

هینلز، جان (۱۳۶۸)، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.